

بررسی قیام‌های خراسان در قرن دوم هجری (با تأکید بر نقش زرتشتیان)

چکیده:

خراسان بزرگ در ادوار مختلف تاریخ، یکی از بزرگترین حوزه‌های تمدن ایران را در بر می‌گرفته است و در طول تاریخ ایران از جایگاه ویژه‌ای برخوردار بوده است و این اهمیت و اعتبار را در دوران اسلامی نیز حفظ نموده است. حوادث رخ داده در روزگاران بعد از فتح خراسان به درستی نشان می‌دهد که این ناحیه می‌تواند در قرون نخستین هجری نیز مرکز شغل سیاسی، اقتصادی و مذهبی در برابر عراق به حساب آید.

به خصوص نقش و اهمیت خراسان و خراسانیان در روی کار آمدن عباسیان بر کس پوشیده نیست. ابومسلم به یاری مردم خراسان نقش اساسی در روی کارآمدن عباسیان داشتند که با کشته شدن خیلی زود از صحنه سیاست خراسان حذف گردید.

در نوشتار پیش رو تلاش شده به جنبش‌ها و قیام‌هایی که بعد از مرگ ابومسلم در خراسان بروز کرد و همچنین به نقش زرتشتیان در این قیام‌ها پرداخته شود.
کلیدواژه‌ها: خراسان، زرتشتیان، راوندیه، سنباد، استادسیس، المقنع، اسحاق ترک.

قیام راوندیان

شگفت‌انگیزترین جنبشی که خراسانیان در پوشش خونخواهی قتل ابومسلم به راه انداختند، نهضت راوندیه است. در مورد اینکه مقر و خیزشگاه اصلی راوندیان کجاست، بیشتر مورخان بر این عقیده‌اند که منظور از راوند خراسان می‌باشد که در منطقه نیشابور قرار گرفته است. تنها شخص مخالف این نظریه دوزی هلندی ^۱dozy است که راوندیان را از راوند کاشان و اصفهان می‌داند و این با توجه به ویژگی‌ها و شرایط سیاسی و اجتماعی آن عصر به نظر می‌رسد که دور از حقیقت باشد. خراسانیان با توجه به قیامهایی که به بهانه خونخواهی ابومسلم انجام داده و عدم نتایجی که به دست آورده بودند شیوه و روش کار خود را تغییر دادند. آن‌ها تلاش کردند که این بار قلب خلافت عباسی را هدف قرار دهند، تا بتوانند به اهداف و خواسته‌های خود برسند، آنان با این ادعا که منصور خدای آن‌ها است به طرف مرکز خلافت حرکت نموده و منصور و کاخش را مورد پرستش قرار دادند آنان چنان نقشه زیرکانه‌ای طرح کرده بودند که اگر زیرکی و هوشیاری منصور نبود به راحتی می‌توانستند با شیوه خودش او را به قتل برسانند. منصور در ابتدا دستور زندانی کردن حدود دویست نفر از آن‌ها را صادر کرد اما پس از مدتی آن‌ها توسط مابقی یارانشان از زندان آزاد می‌شوند و به بهانه تشییع جنازه به طرف قصر منصور به راه می‌افتند و در این راه همواره شعار آنان این بود: منصور خدای ماست. حال این سوال مطرح می‌شود که واقعاً راوندیان چه کسانی بودند؟ محمد بن الطقطقی در این باره می‌نویسد:

«راوندیان که در خراسان جامه‌های خود را سیاه کرده و به سوده معروف شدند اکثرشان از دهقانان خراسان و نجیب زادگان ایرانی بودند که به یاری ابومسلم خراسانی و سلمه خلال شیعه معروف علی، بر ضد دولت عربی بنی امیه قیام کردند»^۲

ممتحن نیز می‌نویسد:

«راوندیه، اصحاب عبدالله راوندی و آن‌ها را عباسیه یا شیعه آل عباس نیز گویند. آن‌ها امامت را بعد از پیامبر حق عباس و فرزندان او می‌دانستند و ابومسلم را بعضی از این فرقه شمردند.»^۳

آیا می‌توان پذیرفت که دهقانان و نجیب زادگان خراسانی که در دولت تازه و دین جدید تا اندازه‌ای همان مقام و منصبهای پیشین را در اختیار داشتند دست به چنین اقدام خونینی بزنند. در حالی که ما می‌دانیم که یکی از عوامل اصلی شکست قیامهایی که توسط خراسانیان علیه حکومت‌های عربی به انجام می‌رسید کناره‌گیری همین دهقانان و نجیب زادگان بود. آیا این مسأله را می‌توان پذیرفت که ایرانیان و به خصوص خراسانیان آن قدر از اوضاع سیاسی و اجتماعی جاری در جهان اسلام آگاه بودند که امامت را حق عباس می‌دانستند؟ حال اگر ما تمام موارد فوق را بپذیریم این مسأله را چگونه می‌توانیم توجیه کنیم که منصور چرا دستور قتل عام بهترین یاران خود را داد؟ و اگر آن‌ها واقعاً منصور را خدا می‌دانستند باید مطیع صد در صد خدای خود باشند نه اینکه به زندان خدای خویش هجوم برده و سپس به طرف قصر خود خدا حمله نمایند. به نظر می‌رسد که نهضت راوندیان با توجه به اعتقاداتی که داشتند و با توجه به ناحیه‌ای که قیام خود را از آنجا آغاز نموده‌اند تلاش مجددی بوده از طرف گروه‌های دینی غیرمسلمان به خصوص زرتشتیان علیه حکومت مکار و ظالم بنی عباس و توطئه‌ای بوده برای نابودی شخص خلیفه در قالب ادعایی که به هیچ وجه خود آن را قبول نداشتند. البته محققینی نیز وجود دارند که تنها بیشتر به یک جنبه از این حرکت می‌پردازد چنان که عدنان مزارعی جنبه مذهبی این حرکت را بیش از جنبه ملی آن می‌داند و می‌نویسد:

«یکی از نهضت‌های مذهبی این عصر ایران فرقه راوند یا روند است، اصولاً این فرقه پیش از آنکه یک جنبش ملی باشد یک حرکت مذهبی براساس عقائد تناسخ روح بوده است.»^۴

در مورد اعتقادات این گروه بیشتر مورخان بر این باورند که آنان معتقد به تناسخ روح بوده‌اند و معتقد بودند که روح آدم در عثمان بن نهیک و روح جبرئیل در ابوالهثیم بن معاویه راه یافته و منصور نیز خدا است. راوندیان ظاهراً آرای مزدک را نیز درباره اشتراک زنان قبول داشته‌اند و در مورد خودشان نیز بر این باور بوده‌اند که دارای نیروی اعجاز‌آمیزی می‌باشند و بعضی از آن‌ها به خیال آنکه قادر به پروازند خود را از جاهای بلند پرتاب می‌کرده‌اند.^۵ در همین زمان ما شاهد فرقه‌هایی هستیم که شاید بتوان آن‌ها را جزء شاخه‌های فرقه راوندیه به حساب آورد چرا که آرا و عقاید آن‌ها بسیار شبیه راوندیه می‌باشد و از طرفی محدوده آن‌ها نیز

همین خراسان بزرگ و هدفشان همان هدف راوندیان یعنی نابودی حکومت عربی اسلامی عباسیان می‌باشد فرقی چون رزامیه و خداشیه را می‌توان در این زمره به حساب آورد.

رزامیه: محققان بر این باورند که این فرقه از کسینیه منشعب شده است و آن‌ها پیرو شخصی به نام رزام می‌باشند، بنابر اعتقاد این گروه امامت از علی بن ابی طالب به محمد بن حنفیه منتقل شده و از او به پسرش هاشم و از ابوهاشم به علی بن عبدالله بن عباس. مرکز نشر و نمای این طایفه خراسان و به خصوص شهر مرو بوده است. آن‌ها درباره ابومسلم بر این باورند که روح خداوند در ابومسلم حلول کرده و اگر او موفق شد که دولت بنی امیه را سرنگون نماید به همین دلیل بوده است. آن‌ها بر این باورند که ابومسلم زنده جاویدان است و اگر کسی از آن‌ها سوال می‌کرد چه کسی به دست منصور کشته شده در پاسخ می‌گفتند شیطان بود که در چشم مردم به صورت ابومسلم درآمده بود.^۶ اما در مورد فرقه خداشیه ابن اثیر چنین می‌نویسد:

«در آن سال بکیر بن ماهان برای ریاست شیعیان بنی العباس مقیم خراسان عمار بن یزید را روانه کرد و او در مرو اقامت گزید و نام خود را به نام خدش تبدیل نمود. او برای خلافت محمد بن علی دعوت و تبلیغ نمود مردم به اجابت دعوت او شتاب کردند و گرویدند. بعد او دعوت خود را تغییر داد و کیش خرمی را گزید و زنان را برای همه مباح و روزه و نماز را باطل کرد. روزه فقط بسته به نام امام باشد که نام او مکتوم و غیرمعلوم است. خدش مسیحی بود و در کوفه مسلمان شد و به خراسان رفت.»^۷

طبق گفته ابن اثیر خدش و یاران او به ابوبکر و عمر نیز دشنام داده‌اند. چنان که اسد بن عبدالله برادر خالد بن عبدالله القصری حاکم خراسان در هنگام مجازات پیروان این شخص می‌گفت: «خدا راسپاس که انتقام ابوبکر و عمر را از تو کشید.»^۸

قیام سنباد

همان گونه که در بحثهای پیشین اشاره شد خراسانیان برای رهایی از ظلم و جور و ستم حکومت نژادپرست بنی امیه به دور شخصی به نام ابومسلم گرد آمدند و هر گروهی او را همچون زرتشتیان که سوشیانس خود می‌دانستند، رهبر خود قلمداد نمودند، آن‌ها موفق شدند حکومت بنی امیه را سرنگون نموده و حکومتی جدید به نام بنی عباس را روی کار بیاورند،

عباسیان در ابتدا توجه و عنایتی خاص به شخص ابومسلم و مردم خراسان نشان می‌دادند، اما از آنجا که قدرت یابی بیش از اندازه این شخص برای خلافت تهدیدی جدی به حساب می‌آمد با توطئه‌ای به قتل رسید و قتل این شخص نیز دسیسه‌ای شد برای گروه‌های مختلف دینی تا بتوانند در سایه نام او اهداف و خواسته‌هایی را که از مدت‌ها قبل به دنبال آن بودند و هنوز نتوانسته بودند آن‌ها را به دست آورند، تعقیب نمایند، از جمله گروه‌هایی که قتل ابومسلم را بهانه‌ای بسیار عالی برای به دست آوردن دوباره استقلال ملی خود و احیای دین آباء و اجدادی خود یافتن زرتشتیان بودند و از نخستین شخصیت‌هایی که حرکت انقلابی را علیه حکومت اسلامی بنی عباس آغاز نمود شخصی بود به نام سنباد. براساس منابع و مأخذ، سنباد یک شخص زرتشتی است که در سال ۱۳۷ هجری قمری به خونخواهی ابومسلم قیام می‌کند. مورخان اصل او را از روستای اهروانه نیشابور دانسته‌اند و بر این اعتقادند که او در اولین حرکت نیشابور و توس و ری را می‌گیرد و بر خود نام سپهبد پیروز می‌گذارد و هدف خود را ویرانی کعبه می‌داند. قیام او هفتاد روز طول می‌کشد و تعداد یاران او را ۶۰۰۰۰ و یا به قولی ۱۰۰۰۰۰ نفر دانسته‌اند، همچنین مورخان بر این باورند که منصور برای سرکوبی وی تعدادی از افراد سپاه جمه‌ور بن مراد عجلی را همراه با ۱۰۰۰۰ نفر برای سرکوب سنباد می‌فرستد. سرانجام پس از جنگ‌های خونین موفق به شکست دادن او و متواری کردن او به سوی طبرستان و سپس کشته شدن او به دست طوس یکی از سرداران سپهبد طبرستان و یا به قول برخی برادر سپهبد طبرستان می‌گردد.^۹

حال این سوال مطرح است که آیا واقعاً قیام سنباد به بهانه علاقه به ابومسلم و تعصب ناشی از قتل او بوده است؟ در قیام سنباد نکات بسیار جالبی وجود دارد، او مانند ابومسلم هدف خاصی را دنبال می‌کند، همان گونه که ابومسلم دولت بنی امیه را نابود کرد و خلافت عباسی را به قدرت رسانید سنباد نیز تلاش می‌کند تا خلافت عباسی را نابود و دوباره وحدت ملی ایران و در عین حال قدرت را در ایران و به خصوص منطقه خراسان مسخر خویش سازد. سنباد از جو موجود در خراسان نهایت استفاده را برد؛ یعنی اینکه او تلاش نمود تا از توان و قدرت تمامی گروه‌ها و فرقه‌های دینی نهایت استفاده را ببرد چنان که در این امر تا اندازه زیادی نیز موفق می‌شود. خواجه نظام الملک در این باره می‌نویسد:

«... چون ابوجعفر منصور بودوائیق به بغداد ابومسلم صاحب الدوله را بکشت در سال ۱۳۷ هـ رئیس بود. در شهر نیشابور گبر نام او سنباد و با ابومسلم حق محبت و خدمات قدیم داشت و ابومسلم او را برکشیده بود و به درجه سپاهسالاری رسانیده، پس از قتل ابومسلم خروج کرد طلب خون ابومسلم کرد و دعوی چنان کرد که ابومسلم را نکشته‌اند، ولیکن چون قصد کرد منصور به کشتن او، او نام مهین خدای عز و جل را بخواند، کبوتری سفید کشت و از میان هر دو دست او پرید و اکنون در حصار است و با مهدی و مزدک نشسته و اینک هر سه بیرون می‌آیند... و چون رافضیان نام مهدی و مزدکیان نام مزدک شنیدند، از رافضیان و خرمدینان خلقی زیاد بر روی گرد آمدند.»^{۱۰}

درست است که سنباد تلاش کرد تا از تمامی وسایل برای رسیدن به اهداف خود استفاده کند، اما این سخن نظام الملک چندان نیز بیانگر واقعیت نیست، زیرا در این زمان شیعیان و به خصوص اسماعیلیان که مد نظر خواجه است از قدرت و توانایی لازم برخوردار نبودند که او بخواهد با نام بردن از مهدی آن‌ها را بشوراند، دیگر اینکه بین زرتشتیان و مزدکیان نیز همواره اختلافاتی وجود داشت چنان که همین اختلافات باعث کشته شدن آفرید توسط سعایت زرتشتیان از او نزد ابومسلم گردید.

نکته دیگر قیام سنباد، این است که در خراسان آن دوره تعداد زیادی از زرتشتیان زندگی می‌کردند که پس از ابومسلم هنوز هم به دنبال اهداف خود بودند، چنان که هنگامی که از تعداد سپاهیان سنباد ذکری به میان می‌آید، تعداد سپاه او را نود هزار، صد هزار و بیشتر قلمداد می‌نمایند. هر چند در این تعداد باید شک نمود. مساله سوم در قیام سنباد آن است که این قیام نشان داد که از ظلم و ستم دولت عربی مسلمان کاسته نشده است. و نکته دیگر اینکه در این قیام علاوه بر خراسان منطقه دیگری نیز که هنوز دین اسلام نتوانسته آن چنان که باید و شاید در آنجا رسوخ کند و سروش و مردمش هنوز بر آئین باستانی خود مقیدند، به کمک مردم خراسان می‌آیند و آن‌ها را در این امر خطیر همراهی می‌نمایند.^{۱۱} این امر را می‌توان از پناهنده شدن سنباد به دربار سپهبد خورشید، سپهبد طبرستان درک کرد.^{۱۲}

در واقع به نظر می‌رسد که نام ابومسلم بهترین ابزار برای رسیدن افراد و گروه‌های مختلف به هدف براندازی حکومت عباسی در نهایت باید متذکر شد که علت شکست او را نیز منابع به گونه‌ای بیان می‌دارند که چندان با واقعیت تطبیق نمی‌کند.

چنان که ابن اثیر در این باره می‌نویسد:

«جمهور خواست درنگ کند و به جنگ مبادرت ننماید. چون نزدیک شدند سنباد زنان اسیر مسلمین را بر شترها سوار کرد و پیشاپیش به میدان فرستاد. چون زنان مسلمان لشکر اسلام را دیدند از محل‌ها سر درآوردند و ضجه کردند و فریاد و محمدا زدند که دین اسلام از میان رفته بادی هم وزید و جامه زنان را گرفت اشتران از حرکت و لرزش جامه‌ها ترسیدند و رمیدند به سوی سپاه سنباد برگشتند و سپاه را پراکنده کردند این پراکندگی و تفرقه موجب شد که مسلمین دلیر گشته به دنبال شترهای گریخته حمله کردند و شمشیرها را حواله دادند و هر چه خواستند و توانستند کشتند و انداختند، عده مقتولین بالغ بر شصت هزار گردید.»^{۱۳}

این بیانات ابن اثیر را زمانی که با سخنان خواجه نظام الملک در مورد سنباد مقایسه می‌کنیم، به نتایج جالبی بر می‌خوریم: اول اینکه، ابن اثیر تمام یاران سنباد را مغ می‌داند در حالی که خواجه تلاش می‌کند تا به نوعی شیعیان را که مخالف سرسخت حکومت سلجوقی بودند وارد این معرکه نماید. دوم اینکه، اگر به گفته خواجه نظام الملک او قصد براندازی خلافت را داشت و تلاش این بوده که از تمامی گروه‌های مخالف برای این اقدام استفاده نماید، دلیلی نداشته که گروه‌های مسلمان منطقه خراسان راعلیه خود تحریک کند و زنان آن را به قول ابن اثیر آغاز سپاهیان خود قرار دهد که باعث تحریک مسلمانان گردد. از دیگر مطالب اغراق آمیز ابن اثیر تعداد کشتگان است و اینکه بیشتر مورخان تعداد یاران او را بین شصت تا صد هزار نفر دانسته‌اند، با توجه به این مطلب چگونه می‌توان تصور کرد، ده هزار نفر بتوانند شصت هزار نفر را از پای درآورند. یکی دیگر از نکاتی که خواجه نظام الملک در طی سخنان خود نسبت به سنباد به آن اشاره می‌کند مساله مکان قتل ابومسلم است، او می‌گوید که ابومسلم در بغداد کشته شد این در حالی است که طبق عقیده مورخان این شهر در سال ۱۳۹ هـ ق ساخته شده و شهری که ابومسلم در آن کشته شده رومه اعلام می‌گردد نه بغداد.^{۱۴}

اما دلیل واقعی شکست سنباد را، به نظر می‌رسد بتوان در ناراحتی مسلمانان نسبت به عقاید او، به خصوص نظرش در مورد تخریب کعبه و نابودی جهان اسلام و تلاش برای کمک به زرتشتیان در جهت احیا دوباره تمدن باستانی ایران دانست و اگر سنباد به طرف طبرستان می‌رود و به دست طوس کشته می‌شود، نه به قول استاد به خاطر ناراحتی مردم و فرمانروایان طبرستان با عقاید این شخص، بلکه به خاطر ترس آن‌ها از قدرت یابی بیش از اندازه اوست و چه بسا دلیل این امر را زمانی می‌توان دریافت که خلیفه از حاکم طبرستان خواستار فرستادن اموال سنباد می‌شود و او از فرستادن امتناع می‌نماید.^{۱۵}

قیام استادسیس:

یکی دیگر از قیامهایی که ظاهراً به بهانه خونخواهی ابومسلم آغاز گردید قیام استادسیس زرتشتی به سال ۱۵۰ هجری قمری بود. اگر درست دقت کنیم، متوجه می‌شویم که این قیام به مدت کوتاهی، ۱۳ سال، پس از قیام خونین سنباد آغاز می‌گردد و آن هم در منطقه خراسان، هرات و بادغیس و گنج رستاق^{۱۶} و سیستان و مناطق اطراف آن، حال این سؤال پیش می‌آید که چرا با وجود اینکه قیام سنباد با شدت هر چه بیشتر سرکوب گردید دوباره مردم خراسان پیرامون این شخص به قیام برخاستند در جواب باید گفت که در واقع این جنبش ادامه حرکتهایی بود که از همان بدو ورود اسلام به این منطقه و در نتیجه واکنشهای اعراب مسلمان آغاز شده بود و به جرات می‌توانیم بگوییم این جنبش‌ها زمانی فروکش کرد که ساکنان این منطقه اول اینکه، آرام آرام به اسلام روی آوردند و دوم اینکه، خاندانهایی از آن‌ها، خاندانهایی که در واقع ریشه و اصالتی ایرانی و خراسانی داشتند، مانند طاهریان، صفاریان و سامانیان بر آن‌ها حاکم گردیدند. استادسیس نیز یک فرد زرتشتی است^{۱۷}، ادعای پیامبری و مهدویت می‌کند و قابل توجه اینکه شعارهای سیاسی و اجتماعی خود را در لباس دین علم می‌نماید.

قیام او در واقع یک قیام دینی و سیاسی است، زرین کوب درباره قیام او می‌نویسد:

«آنچه قطعی به نظر می‌رسد آن است که نهضت استادسیس نیز مثل قیام سنباد جنبه دینی و سیاسی هر دو داشت. اینکه نوشته‌اند وی مدعی نبوت بود و یارانش آشکارا کفر و فسق می‌ورزیدند نشان می‌دهد که در ظهور وی عامل دین قوی‌ترین محرک بوده است.»^{۱۸}

قیام استادسیس همچون سایر قیام‌های خراسانیان پیامد علل و عواملی بود که شاید مهم‌ترین علل آن را ظلم و ستم بیش از اندازه بر ادیان غیرمسلمان از جمله زرتشتیان از سوی حاکمانی دانست که از طرف خلافت مرکزی بغداد برای خراسان انتخاب می‌شدند. شاید بتوان گفت واقعیت ادعاهای چنین توسط زرتشتیان همین باشد. زیرا اعراب مسلمان با تعصباتی که از خود نشان می‌دادند فشار و ظلم و جور بیش از اندازه‌ای بر خراسانیان و به خصوص بر اقلیتهای دینی بویژه بر زرتشتیان وارد می‌آوردند. به گونه‌ای که در واقع مجبور به قیام به رهبری هر شخص و با هر ادعایی که داشت می‌شدند، در مورد این قیام نکته دیگری وجود دارد که باید با تعمق بسیاری به آن پرداخت و آن تعداد این قیام کنندگان و توان آن‌ها است. مقدسی در این باره می‌نویسد:

«گویند حدود سیصد هزار رزم آور ازهرات و بادغیس و گنج رستاق و سیستان و اطراف آن گرد آمدند، با بیل‌ها و تیشه‌ها در دست...»^{۱۹}

با تمام این تفاسیر نکته‌ای که به نظر می‌آید ضروری و لازم می‌باشد مسأله شخصیت استادسیس، و آرا و عقاید اوست. نام استادسیس جزء اولش فارسی است و به صورت اضافه بر اسم یا جزء اسم در قدیم به کار می‌رفته است، اما جزء دوم آن را به معنی تند و تیز و چابک و یا اسب تندرو معنی نموده‌اند.^{۲۰} و شاید بتوان گفت استادسیس یعنی شخص چالاک و ماهر. در مورد اینکه استادسیس پیش از قیام علیه حکومت عباسی از چه مقام و منصبی برخوردار بوده اختلاف وجود دارد چنان که گردیزی او را بادغیسی می‌داند و سیوطی از قول ابن جوزی بر این باور است که او امیر و حاکم منطقه هرات بوده است. در مورد زمان قیام او نیز همگی بر یک رای و نظر نیستند. چرا که یعقوبی سال قیام او را ۱۴۷ هـ ق^{۲۱} و دیگران سال ۱۵۰ هـ ق می‌دانند و به دلیل اینکه طرفداران سال ۱۵۰ هـ ق بیشتر می‌باشند ما نیز مبنای کار این شخص را سال ۱۵۰ هـ ق می‌دانیم. در مورد اینکه او پیرو چه عقایدی بوده است برخی از مورخان او را مدعی پیغمبری می‌دانند.

مقدسی در ذکر مذاهب و شرایع مجوس از سه فرقه آن نام برده است لفریه، این فرقه نیز همزمان با استادسیس در بست به رهبری شخصی به نام حمدین شداد و به همراهی آذرویه مجوس و مرزبان قیام کردند و به استادسیس پیوستند و به آفریدیه و خرمیه. بلعمی استادسیس و پیروانش را از خوارج شمرده است.^{۲۲} در مورد اینکه آیا بین یسانیه و استادسیس ارتباطی

وجود داشته است باید گفت که تعداد زیادی از مورخان بر این باورند چنان که گردیزی و شهرستانی یسانیه را در واقع همان پیروان استادسیس و استادسیس را شخصی می‌دانند که ادامه دهنده راه به آفرید بوده است.^{۲۳}

قیام اسحاق ترک

یکی دیگر از جنبشهایی که به خونخواهی ابومسلم آغاز گردید ولی در واقع رنگ و بوی دینی از آن به مشام می‌رسید؛ جنبش اسحاق ترک بود. اسحاق یکی از یاران ابومسلم بود که از طرف او به منطقه ماوراءالنهر و میان ترکان گسیل شده بود و از این رو به اسحاق ترک معروف گردید. در باب نسب وی اختلاف است. عده‌ای بر این باورند که او از علویان و از فرزندان یحیی بن زید بن علی بود که در عهد حکومت نصر بن سیار در خراسان به سال ۱۲۵هـ ق در جوزجان کشته شد و اسحق از ترس امویان به بلاد ترک رفت و در این نواحی می‌گشت و در این وقت این مذهب را آشکار کرد. نکته‌ای که در مورد این شخص قابل توجه بیشتر است می‌باشد اسم این شخص می‌باشد. اسماعیل بیانگر نامی اسلامی است و اگر در این زمان او علیه حکومت اسلامی قیام می‌نماید شاید بیانگر بازگشت دوباره او به دین اجدادی خود بوده باشد. در مورد تاریخ دقیق قیام این شخص گزارش منابع ضد و نقیض است ولی در مجموع سالهای قیام او را می‌توان در حدود سالهای ۱۳۷-۱۴۰هـ ق دانست. چرا که در زمانی که او قیام کرد عامل خراسان شخصی است به نام ابو داوود خالد بن ابراهیم که ابومسلم در وقت رفتن به عراق او را جانشین خود کرده بود و پس از قتل ابومسلم خلیفه وی را از این مذهب به زیر کشیده بود. با توجه به مطالب گفته شده اسحاق پس از کشته شدن ابومسلم به دست منصور از محبوبیت ابومسلم در این منطقه استفاده کرد و مردم را علیه حکومت عباسیان به قیام دعوت نمود و از آنجایی که در این مناطق هنوز تعداد زیادی معتقد به آئین و دین باستانی خود بودند به سرعت برای دستیابی به اهداف خود به دور او گرد آمدند. عقاید این شخص شباهت بسیار با عقاید پیروان سنباد دارد. او مدعی بود که ابومسلم زنده است و در کوههای ری مقیم است و در وقت معین ظهور خواهد کرد. اسحق عقیده داشت که او پیامبری از طرف زرتشت است و برعکس تمامی قیام کنندگان قبلی بر این ادعاست که خود شخص زرتشت هم زنده و نمرده و ابومسلم هم زنده جاوید است و خروج خواهد کرد.^{۲۴}

به نظر می‌رسد که این نهضت نتوانست به اهدافی که رهبر آن برای خود متصور بود برسد شاید این امر نتیجه سرکوب شدید حرکت‌های قبلی خراسانیان و خود شخصیت اسحاق باشد و شاید یکی از عللی که اسحاق نتوانست در این قیام پیروز شود بی‌سوادی و امی بودن وی باشد زیرا چنان که باید نتوانست مردم را تحریک کند. به همین خاطر در منابع از سرانجام کار اسحاق صحبتی نمی‌شود و به نظر می‌رسد این حرکت خود بخود خاموش گردیده است.

قیام المقنع «سپید جامگان»

هنوز چند صباحی از سرکوبی قیام‌های سنباد، استادسیس، راوندیه نگذشته بود که بار دیگر از طرف خراسانیان علیه حکومت عباسی رستاخیزی آغاز شد. این بار مردمان خراسان به دور شخصی به نام هشام بن حکیم معروف به المقنع، یا هاشم بن عطا، گرد آمدند. او اهل روستای کاره یا کازک از روستاهای مرو بود. در مورد شخصیت هاشم بیشتر منابع اسلامی از وی به بدترین نحو یاد کرده‌اند: به وی لقب‌هایی چون گازر، یک چشم، کل و زشت داده‌اند اما آیا واقعاً هاشم دارای چنین صفاتی بوده‌است؟ به نظر می‌رسد مورخان اسلامی در مورد شخصیت او واقعیت‌ها را پنهان کرده باشند و به دلیل تعصب نتوانسته‌اند با شخصیتی که عقایدش با عقاید آن‌ها و حکومت اسلامی مخالف بوده و از طرفی بالاتر از همه ادعای خدایی کرده باشد همراه و همداستان شوند و واقعیت را بیان کنند و اما در مورد شخصیت او جدای از توصیف مورخان اسلامی به دو دلیل می‌توان پی به شخصیت وی برد؛ اول اینکه مورخان اسلامی پدر او را یکی از سرهنگان امیر خراسان و حکیم معرفی می‌نمایند، دوم اینکه، مورخان از افراد زیادی یاد می‌کنند که جذب این قیام شده‌اند و این به دست نمی‌آید مگر در پرتو جذابیت شخصیتی المقنع که این امر از دیده مورخان اسلامی پنهان مانده است. و این تعریف قزوینی در آثار البلاد و اخبار العباد:

«دانشمند و حکمتدان نابغه این المقنع که آوازه حکمتش در جهان جاویدان شده و همواره جاویدان ماند.»^{۲۵}

اما اگر بخواهیم پی به علت این قیام ببریم و این مطلب که چرا مقنع نتوانست بر عکس قیام‌های دیگر مدت بیشتری دوام آورد باید این امر را در علل قیام او و همچنین عقایدی که این شخص اعلام نمود جستجو کرد. در مورد دلایل قیام او باید گفت که قیام او همچون سایر قیام‌های خراسانیان بیشتر ناشی از شرایط سیاسی زمان و قتل ابومسلم به عنوان یک بهانه بود.

عدنان مزارعی دلیل همراهی مردم با مقنع را شکست جنبشهای مختلف آزادی و استقلال طلبی ایرانیان، ادامه تسلط عرب بر ایران، فشار حکام خلیفه و اشراف و مالکین داخلی، فقر شدید روستائیان می‌داند.^{۲۶}

به نظر می‌رسد که قیام او برعکس قیامهای پیشین، یک قیام فراگیر اجتماعی بوده و توانسته گروههای مختلف دینی را به دور خود جمع کند. از نظر اعتقادی نیز دارای ویژگیهایی است که چهره این قیام را با قیامهای پیشین متفاوت می‌سازد. او از نظر عقیدتی ادعای خدایی می‌کرد که دیگران تا همان مهدویت و نوبت بسنده کرده بودند. به تناسخ قائل بود و می‌گفت که خدا آدم را آفریده و سپس به صورت آدم در آمده و بعد در صورت نوح و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد مجسم شده تا اینکه به پیکر ابومسلم ظاهر شده و اکنون در پیکر خود او حلول کرده است. او ادعا می‌کرد که ابومسلم حتی از پیامبر اسلام نیز افضل بوده. جالب اینکه او دعوی زنده کردن مردگان و غیب گویی نیز داشته و قتل یحیی بن زید را ملامت کرده و همچنین براساس جمیع منابع او آنچه را که مزدک تعلیم داده، پذیرفت.

پیروان او نیز اعتقاد عجیبی به این شخص دارند به گونه‌ای که در هر کجا با مشکل مواجه می‌شوند نام او را بر زبان می‌آورند^{۲۷} و از لحاظ پوشش، لباس سفید می‌پوشند. جالب اینکه آن‌ها خود را مسلمان نیز می‌دانستند ولی نماز و روزه و غسل را لازم نمی‌دانستند.^{۲۸} حال با توجه به موارد یاد شده و اعتقادات المقنع و نیز شرایط سیاسی اجتماعی خراسان و تداوم قیامها، بدعت‌ها می‌توان متوجه شد که چرا این قیام به مانند سایر قیامها زود از پای در نیامد و مدت بسیاری تداوم یافت و چنان این قیام در پیروان خود موثر واقع گردید که نویسنده حدود العالم مدعی می‌شود که در زمان او هنوز سپیدجامگان وجود دارند. او در این باره می‌نویسد:

«ایلاق، ناحیتی است بزرگ اندر میان کوه و صحرا نهاده و مردم بسیار و کشت و بذر و آبادان و مردمانی کم خواسته و اندر وی شهرها و روستاهای بسیار و مردم روستا پیشه، کیش سپید جامگان دارند.»^{۲۹}

اما نکته‌ای که باقی مانده در خصوص این قیام، این است که چرا به این قیام نسبت سپید جامگان داده شده و نام آن را قیام المقنع دانسته‌اند، در جواب باید گفت از آن رو به این قیام، قیام مقنع می‌گویند که براساس نظر مورخان اسلامی او صورت خود را به دلیل اینکه زشت بوده و از یک چشم نابینا و یا به قول برخی به خاطر اینکه مبادا از درخشش صورتش چشم

پیروانش کور شود، می‌پوشانده است. اما چرا به آن‌ها سپیدجامگان می‌گویند؟ در جواب باید گفت این نامگذاری به خاطر پوشیدن لباسهای سفید پیروان این قیام بوده است و نیز نباید از نظر دور داشت که انتخاب این رنگ لباس یا پارچه از طرف المقنع دارای یک هدف سیاسی بوده و نشانه‌ای از مخالفت در برابر لباس سیاه خلافت عباسی و دیگر اینکه پیشینه سپیدجامگان به مدت‌ها قبل از مقنع باز می‌گردد و جالب اینکه حتی بعد از او نیز شاهد قیامی با این نام هستیم. از دوران قبل از ظهور مقنع می‌توان به برازبنده و سعید جولاه اشاره داشت.^{۳۰}

در مورد شخصیت‌های برازبنده و سعید جولاه باید گفت که به نظر می‌رسد در واقع قیام سپیدجامگان نه با المقنع که با این شخص آغاز شده بود. چنان که انصاف‌پور از قول گردیزی در این باره می‌نویسد:

«و منصور ولایت خراسان مر ابو داوود را داد... و ابوداوود بر آن ولایت تا به وقت مرگ بماند و او را سپید جامگان کشتند اندر ماه ربیع الاول سنه اربعین و مائه و آن طبقه که مر او راکشتند از قوم سعید جولاه بودند، آخر قوم ابوداوود آن همه بگرفتند و کشتند و سعید جولاه که رئیس آن قوم بود نیز گرفته شد او را با ایشان بکشتند.»^{۳۱}

برازبنده هم همان گونه که از اسمش پیداست شخصی است ایرانی، او زرتشتی الاصل است. منصور، عبدالجبار، صاحب شرطه خود را به منطقه خراسان می‌فرستد و او نیز با برازبنده متحد می‌شود. منصور خراسان را به برادر خود مهدی می‌سپارد و او نیز حرب بن زیاد را مأمور دفع شورش برازبنده و عبدالجبار می‌نماید. در این گیر و دار برازبنده کشته می‌شود و عبدالجبار نیز دستگیر و زندانی می‌گردد.^{۳۲} اما با این وجود نهضت سپیدجامگان متوقف و نابود نمی‌شود چرا که بیست و پنج سال بعد این علم توسط شخص دیگری، یعنی المقنع برداشته می‌شود و برای مدتی مقتدرانه به پیش می‌رود.

یادداشت‌ها:

- ^۱ ممتحن، حسینعلی: نهضت شعوبیه، تهران، شرکت کتابهای جیبی، ۱۳۷۰، ص ۳۲۷.
- ^۲ الطقطقی، محمدبن علی: تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷. صص ۱۷-۲۱۶.
- ^۳ ممتحن، حسینعلی: نهضت شعوبیه، ص ۳۲۸.
- ^۴ مزارعی، عدنان: تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا صفویه، تهران، دهخدا، ۱۳۴۸، ص ۱۷۱.
- ^۵ مقدسی، ابوعبدالله محمدبن احمد: احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، ترجمه علینقی منزوی، شرکت مؤلغان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۳، ص ۸۵؛ نخجوانی، هندوشاه: تجارب السلف؛ تصحیح عباس اقبال، زبان و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۴، ص ۱۰۵؛ شهرستانی، عبدالکریم: همان، ص ۱۸. خوفی، محمد: همان، ص ۲۱۲؛ مشکور، محمد جواد: ترجمه فرق الشیعہ نویختی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳، صص ۱۱۵-۱۱۴؛ خسروشاهی، سید رضا: فرق و مذاهب اسلامی، تبریز شاپور، بی‌جا، ۱۳۵۱، ص ۱۰۷. زرین کوب: عبدالحسین دو قرن سکوت؛ صص ۲-۱۵۱؛ فیلیپ، ک: تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، فرانکلین، ۱۳۴۴، ج ۱، ص ۱۳۶۶، براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران (از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی)؛ ترجمه علی پاشا صالح، ابن سینا، تهران، ۱۳۲۵، ص ۴۷۰؛ صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲، ج ۱، ص ۶۲ و ساینکس، سرپرسی: همان، ص ۷۸۱.
- ^۶ خسروشاهی: همان، ص ۱۰۵؛ صفا، ذبیح اله: همان، ص ۶۲.
- ^۷ ابن اثیر، عزالدین: تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، تهران، علمی، بی تا، ج ۸، ص ۹۵.
- ^۸ همان.
- ^۹ ابی یعقوب، احمد: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳، صص ۷-۳۵۶؛ ابن اثیر، عزالدین علی: تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، علمی، بی جا، بی تا، ج ۸، صص ۱۱۷-۱۱۶. و دهخدا علی اکبر: لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳، ج هشتم، ص ۱۲۱۴۴.
- ^{۱۰} نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی: سیاستنامه (سیرالملوک)، فرانکلین، تهران، ۱۳۴۸، ص ۳۱۹. و ساینکس سرپرسی: تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳، ص ۷۸۱؛ اصفهانی، رضا: ایران از زردشت تا قیامهای ایرانی، الهام، تهران، ۱۳۶۶، صص ۳-۲۴۲؛ ممتحن،

- حسینعلی: نهضت قرمطیان، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۱، صص ۶-۳۲۵؛ صدیقی، غلامحسین: همان، صص ۷۷-۱۷۵.
- ^{۱۱} مقدسی، مطهر بن طاهر: آفرینش و تاریخ، تصحیح و ترجمه محمدرضا شفیع کدکنی بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲، ج ۶، ص ۴.
- ^{۱۲} ابن اثیر: همان، ج ۹، صص ۱۱۷-۱۱۶؛ زرین کوب عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳، صص ۶-۴۰۵.
- ^{۱۳} ابن اثیر: همان، صص ۱۱۷-۱۱۶.
- ^{۱۴} دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود: اخبار الطوال، ترجمه، محمود مهدوی دامغانی، نی، تهران، ۱۳۶۴، ص ۴۲۴؛ مجمل التواریخ، و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، خاور، تهران، ۱۳۱۸، ص ۳۲۷.
- ^{۱۵} ابن اثیر: همان، ص ۱۱۷.
- ^{۱۶} گنج روستا ناحیه ای بوده است میان بادغیس و مرور امروز و معرب آن گنج رستاق است.
- ^{۱۷} مسعودی، ابوالحسن: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۲، جلد ۲، ص ۲۵۵.
- ^{۱۸} زرین کوب، عبدالحسین: دو قرن سکوت: جاویدان، تهران، ص ۱۶۴.
- ^{۱۹} مقدسی: همان، ص ۸۸.
- ^{۲۰} دهخدا، علی اکبر: همان، بخش اعلام، ج ۸.
- ^{۲۱} یعقوبی: همان، ص ۳۷۳.
- ^{۲۲} صدیقی، غلامحسین: همان، ص ۲۰۴.
- ^{۲۳} شهرستانی: الملل و النحل، ص ۱۸۵؛ گردیزی، ابوسعید عبدالحی بن ضحاک بن محمود: تاریخ گردیزی، تصحیح عبدالحی حبیبی، تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۳، ص ۲۷۶، ص ۲۷۶.
- ^{۲۴} ابن الندیم: همان، صص ۱۶، ۶۱۵. و انصاف پور، غلامرضا: نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، آموزش و انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۵۹، ص ۲۶۷ و ممتحن، حسینعلی: نهضت قرمطیان، صص ۷-۳۲۶. و مشکور، محمدجواد: فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵، ص ۴۶. و صدیقی، غلامحسین: همان، ص ۱۹۰. و زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران پیش از اسلام، تهران، امیر کبیر، ص ۴۵.
- ^{۲۵} قزوینی، محمد: آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه عبدالرحمان شرفکندی، علمی و اندیشه جوان، تهران، ۱۳۶۶، ص ۲۳.
- ^{۲۶} عدنان مزارعی: همان، ص ۱۷۳.

- ^{۲۷} گردیزی: همان، صص ۶۵-۱۲۵. بیرونی ابوریحان: آثارالباقیه عن قرون الخالیه؛ ص ۲۱۱. و براون، ادوارد: همان، صص ۳-۴۷۲؛ اصفهانی، رضا: همان، صص ۴-۲۵۳، خسرو شاهی: همان، ص ۶۷؛ رنجبر، احمد: خراسان بزرگ؛ امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲، ص ۵۷؛ ابن‌اثیر: همان، صص ۴-۲۹۳. و صفا، ذبیح‌الله: همان، صص ۳-۶۲. و صفا، ذبیح‌الله: نقابدار خراسان، مهر، ش ۱۲، ص ۴، ۱۳۱۶، صص ۲۱-۱۸ ص ۴، ۱۳۱۶، صص ۲۱-۱۱۱۸.
- ^{۲۸} راوندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، آرش، تهران، ۱۳۷۴، ص ۲۷.
- ^{۲۹} حدودالعالم من المشرق الی المغرب، ص ۱۱۴.
- ^{۳۰} انصاف پور، غلامرضا: نهضت های ملی و اسلامی در ایران، صص ۷۷-۲۷۶؛ مشکور، محمدجواد: ترجمه فرق الشیعه نوبختی، صص ۲۳-۲۲.
- ^{۳۱} انصاف پور: همان، صص ۷۷-۲۷۶.
- ^{۳۲} انصاف پور، غلامرضا: همان، صص ۷۷-۲۷۶. و مشکور، محمدجواد: ترجمه فرق الشیعه نوبختی، صص ۲۳-۲۲.



کتابنامه:

- ابن اثیر، عزالدین علی: تاریخ کامل بزرگ اسلام و ایران، ترجمه عباس خلیلی، علمی، بی جا، بی تا.
- ابی یعقوب، احمد: تاریخ یعقوبی، ترجمه محمدابراهیم آیتی، ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۴۳.
- اصفهانی، رضا: ایران از زردشت تا قیامهای ایرانی، الهام، تهران، ۱۳۶۶.
- انصاف پور، غلامرضا: نهضت‌های ملی و اسلامی در ایران، آموزش و انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۵۹.
- براون، ادوارد: تاریخ ادبی ایران (از قدیمترین روزگاران تا زمان فردوسی): ترجمه علی پاشا صالح، ابن سینا، تهران، ۱۳۲۵.
- خسروشاهی، سید رضا: فرق و مذاهب اسلامی، تبریز شاپور، بی جا، ۱۳۵۱.
- خوافی، محمد: مجمل فصیحی، تصحیح محمود فرخ، طوس، مشهد، ۱۳۴۱.
- دهخدا علی اکبر: لغت نامه، زیر نظر محمد معین و سید جعفر شهیدی، انتشارات دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۷۳.
- دینوری، ابوحنیفه احمد بن داوود: اخبار الطوال، ترجمه، محمود مهدوی دامغانی، نی، تهران، ۱۳۶۴.
- اروندی، مرتضی: تاریخ اجتماعی ایران، آرش، تهران، ۱۳۷۴.
- رنجبر، احمد: خراسان بزرگ؛ امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۲.
- زرین کوب عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، امیرکبیر، تهران، ۱۳۶۳.
- زرین کوب، عبدالحسین: تاریخ ایران پیش از اسلام، تهران، امیر کبیر.
- زرین کوب، عبدالحسین: دو قرن سکوت: جاویدان، تهران.
- سایکس سرپرسی: تاریخ ایران، ترجمه فخر داعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- سرپرسی: تاریخ ایران، ترجمه فخرداعی گیلانی، دنیای کتاب، تهران، ۱۳۶۳.
- شهرستانی، عبدالکریم: الملل و النحل. تهران، اقبال، ۱۳۶۰.
- صدیقی، غلامحسین: جنبش های دینی ایرانی در قرن های دوم و سوم هجری، تهران، پازنگ، ۱۳۷۵.
- صفا، ذبیح الله: تاریخ ادبیات در ایران، ابن سینا، تهران، ۱۳۴۲.
- صفا، ذبیح الله: نقابدار خراسان، مهر، ش ۱۲، ۱۳۱۶.

- الطقطقی، محمدبن علی: تاریخ فخری، ترجمه محمد وحید گلپایگانی، علمی و فرهنگی، تهران، ۱۳۶۷.
- فیلیپ، ک: تاریخ عرب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، فرانکلین، ۱۳۴۴.
- قزوینی، محمد: آثار البلاد و اخبار العباد، ترجمه عبدالرحمان شرفکندی، علمی و اندیشه جوان، تهران، ۱۳۶۶.
- گمنام: مجمل التواریخ و القصص، به تصحیح ملک الشعراء بهار، خاور، تهران، ۱۳۱۸.
- مزارعی، عدنان: تاریخ اقتصادی و اجتماعی ایران و ایرانیان از آغاز تا صفویه، تهران، دهخدا، ۱۳۴۸.
- مسعودی، ابوالحسن: مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، تهران، انتشارات علمی فرهنگی، ۱۳۸۲.
- مشکور، محمدجواد: فرهنگ فرق اسلامی، مشهد، آستان قدس رضوی، ۱۳۷۵.
- مشکور، محمد جواد: ترجمه فرق الشیعه نویختی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۳.
- مقدسی، مطهر بن طاهر: آفرینش و تاریخ، تصحیح و ترجمه محمدرضا شفیع کدکنی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۵۲.
- ممتحن، حسینعلی: نهضت شعوبیه، تهران، شرکت کتابهای جیبی، ۱۳۷۰.
- ممتحن، حسینعلی: نهضت قرمطیان، انتشارات دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ۱۳۷۱.
- نخجوانی، هندوشاه: تجارب السلف؛ تصحیح عباس اقبال، زبان و فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۴.
- نظام الملک، ابوعلی حسن بن علی: سیاستنامه (سیرالملوک)، فرانکلین، تهران، ۱۳۴۸.